

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت و گوی پست و سوم

انقلاب کبیر فرانسه درهای آزادی را به روی یهودیان غرب اروپا گشود



انقلاب کبیر فرانسه سرآغاز آزادی یهودیان اروپا و برخورداری از حقوق مدنی شد

پرسش - پروفسور امنون نتصر، با سپاس دوباره از شما، در گفت و گوی پیشین یکی از عوامل یهودستیزی در اروپا را بیان کردید و آن رقابت مسیحیت با یهودیت بود؛ مسیحیت به عنوان یک دین جدید که می کوشید گسترش یابد، و دین یهود را که نخستین مکتب یکتاپرستی جهان است و آئین مسیح بر اساس آن پایه گذاری و نسخه برداری شده است، رقیب سرسخت خود می دانست. گفتید که رهبران مذهبی یهود در اروپا که دیدند این رقابت و حسادت موجب گسترش یهودستیزی و افزایش تعرض و کشتار علیه یهودیان می شود، دستور دادند تبلیغات مذهبی از جانب یهودیان متوقف گردد و صحنه باورهای دینی در اروپا به سود مسیحیت خالی گردد.

تقاضا می کنیم که در این گفت و گو به عوامل دیگر یهودستیزی در اروپا بپردازید که برای سرنوشت ملت یهود فاجعه بار بود.

پاسخ - پیش از آن که به این پرسش پاسخ گویم، می خواهم این نکته را نیز به گفتار پیشین اضافه کنم و آن این که حتی پیش از آن که یهودستیزی جنبه دینی به خود بگیرد، حتی پیش از ظهور مسیحیت، روندهای ضد یهودی وجود داشته است.

در نوشتارهای "یوسف بن متتياهو"، که پیشتر گفتیم که او نام خود را به یوسفوس فلاویوس (Flavius Josephus οἱ ἰουδαῖοι) تغییر داد و نگارنده مهمترین کتاب تاریخ در مورد سرگذشت یهودیان در دوران باستان است، به خوبی می بینیم که حتی پیش از آن که ادیان یکتاپرست دیگری در کنار یهودیت ظهور کند، یهودستیزی به صورت پراکنده وجود داشته است.

اشاره ما خصومت هائی با یهودیت و یهودیان است که در امپراتوری آشور و امپراتوری بابل، و پس از آن در امپراتوری یونان وجود داشته که در گفت و گوهای پیشین درباره بازتاب آن سخن گفتیم.

اما برگردیم به پرسش شما: بله، عوامل بسیار بیشتری جز دین، در اروپای مسیحی موجب بروز یهودستیزی گردیده است که به اختصار می توان آن ها را به عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقسیم کرد.

در این جا می خواهم یک رویداد مهم تاریخی را مطرح سازم و پیرامون آن به تشریح ریشه های یهودستیزی بپردازم. این رویداد، انقلاب کبیر فرانسه است که در سال ۱۷۸۹ میلادی آغاز شد و در سال ۱۷۹۹ به تکوین رسید و به موجب آن به همه اقلیت هائی که در داخل فرانسه و یا متصرفات آن در نقاط دیگر زندگی می کردند تساوی حقوق داده شد.

شعار انقلاب بزرگ فرانسه "آزادی، برابری، برادری" (liberté , égalité, fraternité) بود. اجرای این شعار به یهودیان کمک بسیار کرد و باعث شکوفائی آن ها در فرانسه گردید و آنان را از یک رشته محدودیت هائی که به دست و پایشان بسته شد بود رها ساخت.

با رسیدن به این آزادی ها، یهودیان توانستند وارد کسب و کارهائی شوند که تا آن دوران برایشان ممنوع بود. در گذشته درهای دانشگاه های فرانسه به روی یهودیان بسته بود و با وقوع این انقلاب، آن ها توانستند وارد دانشگاه نیز بشوند و لیاقت های خویش را نشان دهند و در اجتماع به پیشرفت های درخشانی برسند.

پرسش - از سخنان شما چنین بر می آید که تا پیش از این، یهودیان به عنوان یک اقلیت مذهبی در اروپای تازه مسیحی شده و حتی در کشور پیشرفته آن زمان فرانسه، مورد تبعیض قرار داشتند و به عنوان یک شهروند عادی با آن ها برخورد نمی شده است.

پاسخ - بله درست است. یهودیان در سراسر اروپا، که به تازگی مسیحی شده بود، با تبعیض و حق شکنی روبرو بودند - خواه در حکومت هائی که به صورت کشور وجود

داشت و یا سرزمین هائی که به صورت ملوک الطوائفی اداره می شد. در هر حال، در آن دوران بیشترین بخش از قدرت حکومتی در دست کلیسا و کشیشان بود.

پرسش - شما از تبعیض سخن گفتید، توضیح بفرمائید که چه نوع تبعیض هائی در آن زمان در اروپا علیه یهودیان اعمال می شد؟

پاسخ - نخست آن که یهودیان از همان حقوق مساوی با شهروندان مسیحی در آن سرزمین ها برخوردار نبودند. در همه جا به یهودیان کار نمی دادند. در دادگاه ها نسبت به یهودیان اجحاف و بی انصافی و تبعیض می شد. در دانشگاه ها، در بسیاری از رشته ها، یا یهودیان را اصلاً راه نمی دادند و یا شمار پذیرفته شدگان را بسیار محدود می ساختند که آن زمان آن را "نومروس کلاوسوس" (Numerus Clausus) می خواندند.

در چنین محدودیت هائی، مسلمان یهودیان نمی توانستند همه توانائی ها ذهنی و استعداد و نیاقت و کفایت خویش را نشان دهند.

به موازات آن، پافشاری یهودیان که می خواستند دین و فرهنگ و ایمان خود را در برابر فشار مسیحیت همچنان محفوظ نگاه دارند، و در برابر آن، تلاش کلیسای مسیحی که می خواست صاحبان دین باستانی یکتاپرستی را به سوی خود بکشاند، علت عمده یهودستیزی بود. زیرا از دیدگاه کلیسای مسیحی، تا هنگامی که یهودیان وجود دارند، نمی توان گسترش مسیحیت در دنیا را کامل دانست و این دین جدید را پیروز تلقی کرد. هنگامی که همه یهودیان نیز به مسیحیت به پیوندند، آنگاه ثابت خواهد شد که دین مسیح دین راستین بشریت بوده است.

از این رو بود که کشیشان و کاردینال ها ادامه موجودیت یهودیان را یک خطر همیشگی برای مسیحیت تلقی می کردند. این خصومت و کینه ورزی موجب بروز کشت و کشتارهای فجیعی علیه یهودیان گردید که زمینه ها و علل گوناگون داشت. در واقع، به هر بهانه ای به یهودی کشی می پرداختند.

مثلاً ادعا می کردند که یهودیان برای پخت نان فطیر، یک کودک مسیحی را می کشند و خون او را در خمیر فطیر می ریزند - و این در حالی که از نظر شریعت یهود، خون کاملاً نجس است و خوردن آن قاطعانه حرام می باشد - در حالی که یهودیان، پیش از پخت گوشت، مدتی آن را در آب نمک می خوابانند تا همه خونابه آن دفع شود.

این گونه یاوه گوئی ها علیه یهودیان، خوشبختانه امروزه تا حدود زیادی منسوخ شده، ولی هنوز گاه به گاه نا بخردانی هستند که برای تحریک افکار مردم و به هدف شیطانی جلوه دادن دین یهود و شریعت موسوی، این افترا را بازگو می کنند.

ولی هنگامی که انقلاب کبیر فرانسه روی داد و به همه شهروندان فرانسوی از هر دین و آئین تساوی حقوق مدنی اعطا گردید، و اروپا تا اندازه ای از نظر علمی پیشرفت کرد، مردم اروپا، در هر کشوری که زندگی می کردند، دیگر نمی توانستند این گونه اراجیف را باور کنند.

آن ها دیگر نمی توانستند نسبت به یهودیان با استناد به همان اتهامات و افتراهای کهنه و زنگ زده به خصومت و خشونت ادامه دهند. در گذشته تنها بهانه آن بود که روزی روزگاری در یک هزار و پانصد سال پیش از آن، حضرت مسیح به صلیب کشیده شده است. و یا افترای دیگری که به موجب آن ادعا می شد که یهودیان چاه های آب را زهرآلود می کنند. و یا اگر وبا آمده و یا آبله در اروپا شیوع پیدا کرده، و یا هر نوع بیماری واگیردار دیگری رواج یافته که در آن دوران موجب مرگ هزاران و حتی میلیون ها نفر می شده، گنااهش را متوجه یهودیان می ساختند - و این در حالی که خود یهودیان نیز به این بیماری ها مبتلا می شدند و جان می باختند، ولی شاید از این نظر که قوانین بهداشتی و نظافت را بیش از همسایگان خود رعایت می کردند، تلفات در میان یهودیان به نسبت دیگران کمتر بود.

به عبارتی دیگر، هنگامی که مردم اروپا به تدریج دانش اندوختند و تحصیل کرده شدند، باور کردن این گونه لاطائلات برایشان دشوار شده بود و به آن توجهی نمی کردند.

پرسش - پروفیسور نتصر، همین سخنانی که شما درباره اروپای سیصد سال و چهارصد سال پیش می زنید، شوربختانه امروز توسط برخی از روحانی نمایان و دکانداران دین در برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه بازگو می شود. مثلاً برخی روحانی نمایان در مصر ادعا می کنند که یهودیان موجب شیوع مواد مخدر در بین جوانان مصری می شوند، و یا در حکومت ایران هر نوع پلیدی و کژی را به "صهیونیست ها" نسبت می دهند، که در واقع منظورشان یهودیان است - که چون به کار بردن واژه "یهودیان" نماد آشکار یهودستیزی است و مورد نکوهش جهانی قرار می گیرد، به جای "یهودی" واژه "صهیونیست" را به کار می برند.

پاسخ - من خود را در این ابراز تأسف شما شریک می دانم و اطمینان دارم که همه شنوندگان این گفت و گوها نیز در این ابراز شوربختی با شما هم‌نوا هستند. من خودم، با گوش خودم این نوع افتراها علیه یهودیان را بارها در منطقه شنیده ام و عرق شرم بر پیشانی من نشسته که چگونه ممکن است در قرن بیست و یکم افرادی وجود داشته باشند که چنین افتراها و هرزه گوئی ها را عنوان کنند و افرادی هم باشند که آن ها را درست بدانند و باور کنند.

برگردیم به انقلاب کبیر فرانسه: گفتیم که نتیجه این انقلاب اعلام تساوی حقوق بین همه شهروندان، هم در داخل فرانسه و هم در متصرفات آن در نقاط دیگر دنیا بود. ولی یک

رویداد دیگر نیز در آن دوران به وقوع پیوست که آن را نیز باید در نظر گرفت و آن ظهور ناسیونالیسم است.

این حس ملی گرایی در گذشته نیز وجود داشته، ولی به آن صورتی که امروز ما با آن آشنا هستیم، آغازش را باید در انقلاب کبیر فرانسه جستجو کرد.

ناسیونالیسم به چه معنی است؟ به این مفهوم است که یک نفر فرانسوی افتخار می کند که فرانسوی است. یک انگلیسی می گوید ناسیونالیسم من انگلیسی است. فرانسوی ملی گرا به پرچم و فرهنگ و ملت خود ایمان دارد و به آن دلبستگی نشان می دهد و کشور بر محور واژه ناسیون (Nation - ملت) نضج می گیرد.

در آن دوران افرادی بودند که آنتی سمیتیزم و یهود ستیزی با وجودشان آمیخته شده بود و من می خواهم پیش از آن که به ظهور ناسیونالیسم بپردازم یکی دو نمونه را عنوان کنم: در همین نظام تساوی حقوق که در فرانسه برقرار شده بود، آن گروه افرادی که خود را کاپیتالیست (پیرو سرمایه داری) تلقی می کردند، و آن را یک ایدئولوژی بسیار پیشرفته می دانستند، آمدند و اتهاماتی فرای رقابت های مذهبی عنوان کردند و به بهانه های سیاسی روی آوردند و ادعا کردند که یهودیان در فرانسه و دیگر نقاط اروپا دارای گرایش های چپ هستند و به اصطلاح دست چپی هستند، از ایدئولوژی سوسیالیسم طرفداری می کنند و با این عقاید موجب نحسی و بدبختی برای ملت های اروپائی می شوند.

بدین سان، آن ها آمدند و ایدئولوژی کاپیتالیستی را در برابر یهودیت قرار دادند و در چنین وضعی یهودستیزی شکل تازه ای به خود گرفت و از تعصب مذهبی فراتر رفت.

در پشت این شیوه جدید آنتی سمیتیزم، انرژی ناسیونالیستی وجود داشت.

تأسف بارتر آن که، حتی خود آن عده ای که دست چپی بودند و از ایدئولوژی سوسیالیسم پیروی می کردند، در وجود آنان نیز گرایش های یهودستیزانه، دانسته یا ندانسته ریشه دوانیده بود. آمدند و گفتند که این پنج شش سرمایه دار یهودی مانند روچیلد (Rothchild) و هیرش (Hirsch) و دیگران که توانسته اند موفقیت بازرگانی داشته و سرمایه ای بیاندوزند، همین ها هستند که بر اقتصاد فرانسه و کشورهای دیگر اروپائی مسلط شده اند و لجام بازرگانی و پول و اقتصاد قاره را به دست گرفته اند و بر اروپا تسلط کامل یافته اند.

نتیجه این شیوه اندیشه آن بود که آنان هر نوع بیکاری و بحران اقتصادی را که روی می داد متوجه سرمایه داران یهودی می ساختند و آن ها را مقصر معرفی می کردند.

آن ها چنین شایع می ساختند که هر نوع گرانی و یا کمبود مایحتاج به خاطر یهودیان است و آنان هستند که موجب تورم قیمت ها می شوند.

در یک کلام، در دورانی که ما از آن سخن می‌گوئیم، یعنی از اوائل قرن نوزدهم، یهودستیزی که تا آن هنگام جنبه مذهبی داشت و از حسادت کلیسا نسبت به یهودیت سرچشمه می‌گرفت، به شکل تازه‌ای در آمد و جنبه سیاسی و ناسیونالیستی و کاپیتالیستی به خود گرفت.

در این دوران بود که شماری از یهودیان به این فکر افتادند که به هموطنان فرانسوی یا آلمانی و یا ایتالیائی خود بفهمانند که البته مذهب آن‌ها یهودی است، ولی گرایش سیاسی و اجتماعی آن‌ها ناسیونالیستی است - یعنی آن‌ها خود را نسبت به خاکی که در آن متولد شده و رشد کرده‌اند به همان اندازه وفادار می‌دانند که دیگران و هموطنان غیریهودی آنان احساس می‌کنند.

آن‌ها می‌گفتند که باید باور دینی را از عقاید سیاسی و ناسیونالیستی جدا دانست.

آن‌ها می‌گفتند: بله، مذهب ما یهودی است، ولی ناسیونالیسم ما فرانسوی است. ما از نظر ملیت فرانسوی محسوب می‌شویم، ما فرانسوی موسوی هستیم. همان‌گونه که فرانسوی مسیحی وجود دارد، یهودی فرانسوی نیز خود را متعلق به آن آب و خاک می‌داند.

بدنبال این دگرگونی بود که در میان یهودیان اروپائی، به خصوص در فرانسه و آلمان، نوعی انقلاب اجتماعی به وجود آمد و افرادی آمدند و گفتند که ما یهودیان باید در اصول و فروع دین خود تغییراتی به وجود آوریم که جنبه کارت ورودی داشته باشد برای یهودیان که بتوانند به جامعه عمومی سرزمین محل اقامت خویش وارد شوند و از تساوی حقوق واقعی و برابری کامل برخوردار گردند.

شماری از این دگراندیشان، به عنوان نخستین اقدام آمدند و کتاب مقدس تورات و بخش‌هایی از کتاب تلمود را که بیان‌گر جزئیات شریعت یهود است به زبان فرانسه ترجمه کردند تا مردم فرانسه به چشم خود ببینند که یهودیت یک دین خرافاتی و عجیب و غریب نیست، بلکه برپایه یکتاپرستی و عدالت و اخلاق و معنویت و پرهیزگاری نهاده شده است.

آن‌ها می‌خواستند که غیریهودیان با خواندن کتاب تورات به زبان خویش دریابند که در آن چیزی نوشته نشده مگر سخنان انبیاء و مطالبی به هدف ارشاد مردمان به راه درست، و در کنار آن بخش‌هایی از تاریخ و سرگذشت ملت یهود، و مطالب دیگری از این قبیل، که همه جنبه فرهنگی، معنوی، انسانی و اخلاقی دارد.

هدف آن بود که به شهروندان اروپائی نشان داده شود که یهودیان افرادی عجیب الخلقه نیستند.

هم زمان، آن‌ها می‌خواستند به خود یهودیان نشان دهند که کتاب تورات و دیگر کتب مذهبی که به زبان عبری نگاشته شده (و بیشتر باورمندان یهودی در اروپای آن دوران این زبان را نمی‌دانستند) چه می‌گوید و چه مفهومی دارد - تا خود یهودیان نیز درک کنند که یهودیت یعنی چه و چه مفهومی دارد.

این تلاش موجب گردید که به تدریج در یهودیت نوعی جریان‌های فکری جدید به وجود آمد که "جنبش رفرمیست‌ها" و "جنبش کنسرواتووها" نام گرفت که در فرصت مناسبی از آن‌ها نیز سخن خواهیم گفت.

عامل و مسبب به وجود آمدن همه این جریان‌ها، همان انقلاب کبیر فرانسه بود که بین همه شهروندان تساوی حقوق به وجود آورد.

باید تأکید کنیم که همین تساوی حقوق در آلمان نیز وجود داشت. در آلمان بود که بیشتر از هر کشور اروپائی دیگر، شمار چشمگیری از یهودیان به درجات بالای علمی و هنری رسیدند و در موسیقی و رشته‌های مختلف علوم طبیعی و از جمله پزشکی برجسته شدند و در امور بازرگانی و اقتصادی نیز به موفقیت‌های بسیار نائل شدند و به رفاه و نعمت دست یافتند. این وضع در آلمان نیز، در میان شهروندانی که احساس می‌کردند از این نظرها در مقایسه با یهودیان عقب مانده‌اند، حسادت‌هایی به وجود آورد.

اگر ما درباره اواخر قرن نوزدهم و دوران بیسمارک صحبت می‌کنیم، این توضیح را هم باید بیافزاییم که حدود ۴۱ میلیون نفر آلمانی وجود داشتند که حدود پانصد هزار نفر آنان یهودی بودند. بنا بر آمار موجود، جمعیت کل آلمان در سال ۱۹۰۰ نزدیک به ۶۵ میلیون نفر بود که ۵۸۶ هزار نفر آنان یهودی بودند.

درصد میزان پیشرفت یهودیان آلمانی در مقایسه با دیگر هموطنان آنان، می‌تواند به خوبی نشان دهد که یهودیان واقعا چه استعدادهای شگرفی نشان دادند و تا چه حد پیشرفت کردند و مدارج ترقی را پیمودند. این بحث را به فرصت دیگری وا می‌گذاریم.